

داشت. طی این مدت او چندین بار دستگیر و روانه زندان شد. با این که سیدمحمدعلی در دانشگاه تبریز قبول شده و به آنجا رفته بود، اما به دلیل اقدامات سیاسی و مبارزاتی‌اش تصمیم گرفت دانشگاه را رها کند تا تمرکز بیشتری بر عملکرد خود داشته باشد. برادر او «سیدعلی» نیز از جمله کسانی بود که در گروه منصورون حضور داشت و در نهایت، بعد از دستگیری در اراک، زیر شکنجه‌های ساواک به شهادت رسید.

گروه به انجام عملیات می‌پرداختند، آنها نام «منصورون» را برای خود انتخاب کردند. در سال ۵۴ و ۵۵ گروه منصورون رشد و توسعه و گسترش پیدا کرد و اعضای از شهرهای کاشان، قم، استان فارس و تهران به آن پیوستند و فعالیت‌هایش در استان‌های تهران، قم، اصفهان، یزد، خوزستان، کرمان، اراک و ... گسترش یافت. فعالیت‌های سیدمحمدعلی در قالب گروه منصورون، علیه رژیم پهلوی تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران ادامه

شدند و به وحدت رسیدند. در سال ۱۳۵۴، از ترکیب این گروه‌ها، گروه جدیدی شکل گرفت که تا مدت‌ها نام نداشت و فقط در نشریه‌های داخلی خود به آیه شریفه «انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون» استناد می‌کرد. تا اواخر سال ۵۵ و اوایل سال ۵۶ که ضرباتی متوجه گروه شد، آنها باز هم در توضیح حوادث بدون نام، در بیانیه‌ها و اعلامیه‌ها از همین آیه استفاده می‌کردند. در سال ۵۷ که تظاهرات مردمی به اوج خود رسید و اعضای

گروه «حزب‌الله» بود در خرمشهر که آنان نیز در سال ۵۰ دستگیر و به زندان اهواز آمدند. این دو گروه همدیگر را در زندان پیدا کردند و به وحدت رسیدند و سال‌های ۵۱ تا ۵۴ که عناصرشان آزاد شدند، در بیرون از زندان نیز در خوزستان فعالیت داشتند. گروه دیگری از برادران مبارز اهل اهواز، مسجد سلیمان، بهبهان و گچساران، مثل آقایان علی شمخانی و محسن رضایی، شهید مجید بقایی و شهید اسماعیل دقایقی نیز با دو گروه قبلی از دزفول و خرمشهر آشنا



### سیده فاطمه جهان‌آرا

من فرزند یازدهم خانواده هستم که از برادرم محمد، ده سال کوچک‌ترم. از وقتی هم که چشم و گوش باز کردم، شاهد تعقیب و گریز و زندگی مخفی برادرهایم علی، محمد و محسن بودم. یادم هست بعد از دستگیری برادرم احمد، ساواک به خانه ما ریخت تا آن را وارسی کند. یکی از آن‌ها جلوی در ایستاد، یکی رفت بالای پشت بام، دو نفر هم خانه را می‌گشتند. محمد قبلاً چهار، پنج تا کاشی که متبرک به اسماء ائمه (صلوات‌الله‌علیهم) بود را با میخ به دیوار پذیرایی چسبانده بود. داخل پذیرایی جز مبل چیز دیگری نبود و طبعاً آن‌ها گشتن را از اتاق‌ها شروع کردند. زمانی که ساواکی‌ها به یکی از اتاق‌ها رفتند، محمد سریع از پشت یکی از این کاشی‌ها، چندتا عکس درآورد و به خواهرم فخری و دخترعمویم فائزه که آن روز خانه ما بود، داد و گفت: «اینارو زیر لباساتون قایم کنید!» بعد از این که ساواکی‌ها از اتاق بیرون آمدند، به آن دو اشاره کرد که به داخل اتاق بروید. آن‌ها تک‌تک اتاق‌ها را وارسی کردند، حتی نگاهی هم به پشت کاشی‌ها انداختند و وقتی چیزی عایدشان نشد، رفتند. بعد از رفتن آن‌ها، محمد به خواهرم گفت: «فخری! اون عکسارو بده به من.» آن‌ها تصاویر سه شهید مجاهدین خلق بودند<sup>۱</sup>. محمد ضمن نشان دادن عکس‌ها به ما، قدری درباره آن‌ها توضیح داد.

۱- «محمد حنیف‌نژاد»، «سعید محسن»، «علی اصغر بدیع‌زادگان» از بنیانگذاران «سازمان مجاهدین خلق ایران» بودند که در سال ۱۳۵۱ به جرم اقدام علیه امنیت کشور دستگیر و سپس اعدام شدند.